

کارکرد استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم «خدا» در نهج البلاغه

مریم توکل نیا* / یحیی میرحسینی** / ولی‌اله حسومی*** / محمد موسوی بفرویی****

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۱۲

چکیده

یکی از مباحث مهم و پر تکرار در نهج البلاغه مفهوم «خدا» است، که به دلیل صورتی کاملاً انتزاعی عمدتاً در قالب صنعت استعاره‌های مفهومی طرح شده است، حضرت علی (علیه السلام) این صنعت را به عنوان ابزاری برای تفهیم مباحث پیچیده‌ای چون خدا، روح و جهان پس از مرگ و... استفاده کرده‌اند، این نوشتار با بررسی نقش استعاره‌های مفهومی در تبیین «مفهوم خدا» به دنبال کشف نقش مکانمندساز و تجربی استعاره‌های شناختی در نظام مفهومی نهج البلاغه و شرح و بیان آن بوده است. لذا با بررسی انگاره‌های نهج البلاغه به روش توصیفی-تحلیلی، معلوم گردید که درک مفهوم خدا به دلیل تجربه ناپذیری، مفهومی پیچیده است که ناگزیر ابهام آن، باید از طریق سازوکارهای استعاری میسر شود؛ از این رو، پس از تبیین پایه‌های نظری پژوهش، مهم‌ترین اصول کاربردی در استعاره‌ها؛ یعنی حوزه‌ای بودن، تغییر ناپذیری، همه‌جا حاضر بودن و خلاقیت و... معرفی و در قالب شواهدی از نهج البلاغه تبیین شد و در نهایت مفهوم خدا در عبارات نهج البلاغه با تکیه بر انواع استعاره‌های وجودی، جهتی و ساختاری مورد بازخوانی قرار گرفت و در قالب این نوع سازوکار شناختی مشخص شد که حضرت علی (علیه السلام) با انتقال از مفهوم مکانی که در تجارب و فرهنگ مخاطبان جریان دارد، مفهوم پیچیده و معنوی «خدا» را تبیین کرده‌اند.

*مأخوذ از رساله دکتری

Maryamtavakol7@gmail.com

**دانشجوی دوره دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه میبد، ایران

*** عضو هیئت علمی و استادیار گروه قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول)

Mirhoseini@Maybod.ac.ir

**** عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

dr.hasoomi@theo.usb.ac.ir

***** عضو هیئت علمی و دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران

Muosavi@Maybod.ac.ir

واژگان کلیدی

خدا، امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، استعاره‌های مفهومی

مقدمه

اصطلاح معنی‌شناسی شناختی نخستین بار از سوی لیکاف مطرح شد. بر اساس این نگرش، دانش زبانی مستقل از اندیشه و شناخت نیست. لیکاف بر خلاف افرادی چون فودور و چامسکی، رفتار زبانی را بخشی از استعدادهای شناختی انسان می‌داند؛ استعدادهایی که برای آدمی امکان یادگیری، استدلال و تحلیل را فراهم می‌آورند، در این دیدگاه، دانش زبانی بخشی از شناخت عام آدمی است. (صفوی، ۱۳۸۳، ۳۶۳-۳۶۴) یکی از موضوعات بسیار مهم در معناشناسی شناختی بحث «استعاره‌های» مفهومی است، استعاره؛ در رویکرد زبان‌شناسی نوین برپایه‌ی دیدگاه شناختی از یک سو نظام مفهومی انسان را ساختار و به اندیشه، رفتار و زبان او شکل می‌دهد، و از سوی دیگر به دلیل مهم‌ترین کارویژه استعاره‌های مفهومی در ساده‌سازی مفاهیم متافیزیکی و تجربه‌نشده، می‌توان اذعان داشت، متون دینی به دلیل تجمع مفاهیم انتزاعی، حوزه‌ی مناسبی برای بررسی نمونه‌های استعاری فراهم می‌آورند، از همین رو وجود زبان معنوی و مفاهیم انتزاعی در نهج البلاغه مستلزم وجود استعاره‌های مفهومی است و از طرفی مفهوم خدا یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم نزد کاربران هر زبان است؛ لذا لازم است، طی پژوهشی به آن پرداخته تا مشخص شود، حضرت علی (علیه السلام) با چه سازوکاری این مفهوم را در شناخت مخاطبانش جاری ساخته‌اند؟ ثاباً تحلیل مفهوم خدا در قالب استعاره‌های مفهومی چه تأثیری می‌تواند در تشریح کلام امام علی (علیه السلام) داشته باشد؟ می‌توان گفت که زبان معنوی نهج البلاغه به خاطر بسامد بالای مفاهیم انتزاعی چون مفهوم «خدا» حوزه مناسبی برای بررسی گونه‌های استعاری در آن می‌باشد، و ارائه کردن تفسیر شناختی از این مفاهیم می‌تواند مخاطبان را در فهم مراد امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه یاری رساند، برای رسیدن به این مباحث و پاسخ‌گویی به این سؤالات ابتدا باید آثار نگاشته شده در این زمینه مطالعه و بررسی شود.

پیشینه بحث

مطالعه آثار نگاشته شده در زمینه‌ی استعاره‌های مفهومی نشان می‌دهد، این موضوع در آثار زیادی به ویژه در زمینه بازخوانی شناختی مباحث قرآنی مورد مذاقه قرار گرفته است، اما پژوهشی که به طور خاص مؤلفه‌های استعاری مفهوم خدا را در نهج البلاغه بررسی کرده باشد، تا جایی که توسط نگارندگان بررسی شد، یافت نگردد. برخی از آثاری که در این زمینه نگارش یافته‌اند، عبارتند از:

موسوی بفرویی، محمد، توکل‌نیا، مریم (۱۳۹۷)، «بررسی استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های



تصویری ظرف «فوق» در زبان نهج البلاغه»، در این مقاله به صورت موردی، ظرف «فوق» در تعبیرات نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته و روابط استعاری که این واژه تبیین می‌کند، مشخص شده است. در واقع نشان داده شده است که «جهت و حرکت» مفهوم مبدأ بوده، مفاهیم انتزاعی چون «تسلط، عظمت، احاطه، گستردگی، علو مقامی و...» مفهوم مقصد می‌باشند. مؤلفان اذعان داشته‌اند که این واژه، مفاهیم ارزشی مثبت را تبیین می‌کند، برای مثال عظمت، علو مقامی، تسلط و غالب بودن را با تکیه بر مفهوم مبدأ که ناشی از تصورات مکانی بالاست، مفهوم‌سازی می‌کند.

اثر دیگر پراندوجی، نعیمه، محتشم، معصومه، (۱۳۹۷)، «استعاره‌های شناختی و تأثیر آن در ترجمه نهج البلاغه (مطالعه موردی خطبه جهاد در ترجمه‌های شهیدی و فیض الاسلام)»، در این مقاله نگارندگان با مبنا قرار دادن خطبه جهاد به بررسی استعاره‌های مفهومی در دو ترجمه آن یعنی ترجمه آقای شهیدی و فیض الاسلام پرداخته و آن‌ها استعاره‌ها را در سه سطح زبانی، مفهومی و پردازشی مطالعه کردند و نتیجه گرفتند که به دلیل وجود تشابه فرهنگی موجود در میان عرب زبانان و فارسی‌گویان، مترجمان در ترجمه به استعاره‌ها خطبه جهاد پایبند مانده‌اند و تنها در موارد اندکی استعاره‌هایی در ترجمه‌ها وجود دارد که در متن اصلی یافت نمی‌شود.

تألیف دیگر در این خصوص، حسینی، مطهره، فقهی‌زاده، عبدالهادی، (۱۳۹۶) در مقاله «اثرپذیری حکمت‌های نهج البلاغه از قرآن کریم در انعکاس انواع استعاره‌های هستی‌شناختی»، مؤلفان بعد از بیان تفاوت استعاره‌ها در دو رویکرد سنتی و جدید و دادن تعریفی از استعاره‌های مفهومی، از میان سه رویکرد معمول استعاری (ساختاری، جهتی، هستی‌شناختی)، استعاره‌های هستی‌شناختی را مبنای کار خودشان قرار داده و طی سه نوع مادی، ظرف و شخصیت بخشی، به استخراج نمونه‌های این نوع استعاره از قرآن پرداخته‌اند سپس با تمرکز بر استعاره‌های هستی‌شناختی حکمت‌های نهج البلاغه، قائل به تأثیرپذیری نهج البلاغه در این خصوص از قرآن شده‌اند.

پور ابراهیم، شیرین، (۱۳۹۵)، «بررسی روش‌های ترجمه استعاره‌های مبتنی بر طرح‌واره حرکتی در نهج البلاغه»، محقق به مطالعه انواع دهگانه ترجمه استعاره از سوی الهراسی پرداخته و به این نتیجه رسیده که ترجمه استعاره از دیدگاه شناختی با اتکا به طرح‌واره حرکتی می‌تواند چالش‌ها و ناهماهنگی‌های روش‌های سابق ترجمه را بر طرف کرده و استعاره‌ها را در زبان مقصد به خوبی نشان دهد.

ایمانیان، حسین، نادری، زهره، (۱۳۹۲) «استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی»، در این مقاله پس از تعریف استعاره و طرح تفاوت‌های دو دیدگاه سنتی و نوین استعاره‌ها، استعاره‌ی جهتی در نهج البلاغه مورد مطالعه قرار گرفته و جهات بالا - پایین، درون - بیرون و مرکز - حاشیه، با ذکر شواهدی تبیین شده است.

نورمحمدی، مهتاب، (۱۳۸۷) «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج البلاغه: رویکرد زبان‌شناسی شناختی»، این اثر با تکیه بر این‌که استعاره دیگر یک آرایه ادبی نیست، ضمن معرفی نظریه استعاره، به



بررسی مفهومی گزیده‌ای از استعاره‌های نهج‌البلاغه در چارچوب اصول استعاری چون همه‌جا حاضر بودن، انتقال مفاهیم بین حوزه‌ها، استعاره به عنوان یک مدل، یک جهتی بودن، تغییرناپذیری، ضرورت، خلاقیت و تمرکز پرداخته‌اند. در حقیقت در این نوشتار، کوشش شده است بعد از پرداختن به کلیات پژوهش که در قالب فصل اول بیان شده است، در فصل دوم، پیشینه و تاریخچه‌ای از علم زبان‌شناسی شناختی و معرفی مطالعات انجام شده، معرفی گردد. آن‌ها معرفی آثار در زمینه استعاره را در چهار بخش مطالعات سنتی استعاره در غرب، مطالعات زبان‌شناختی استعاره در غرب، مطالعات مسلمانان در مورد استعاره و مطالعات انجام شده در زمینه استعاره در متون مذهبی بررسی کرده‌اند. در فصل سوم چارچوب نظری تحقیق بررسی شده است. تنها در فصل چهارم که مهمترین فصل پژوهش است، اصول و ویژگی‌های استعاری در رویکرد شناختی با گزینش عباراتی از نهج‌البلاغه در حدود سی صفحه تبیین و سپس به نتیجه‌گیری پرداخته شده است.

با توجه به مطالب پیشین، روش استعاری، می‌تواند در بدست دادن منظور واقعی متکلم از مفهوم خدا راه‌گشا باشد؛ از این رو، به صورت کاربردی مفهوم خدا در قالب استعاره‌های شناختی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، تا با تحلیل این مفهوم در عبارات نهج‌البلاغه در چارچوب قواعد معنی‌شناسی شناختی، شرحی دقیق‌تر از عبارات حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دست داده شود.

۱. چارچوب نظری استعاره در رویکرد شناختی

واژه‌ی Metaphor؛ به معنای استعاره از واژه‌ی یونانی Metaphora گرفته شده است. این واژه در عمل شامل گروه خاصی از فرایندهای زبانی است که در آن جنبه‌های از یک شیء به شیء دیگر نسبت داده می‌شوند و در آن از شیء دوم به گونه‌ای سخن می‌رود که گویی شیء اول است. (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۱) بنابراین می‌توان گفت، یکی از حوزه‌های معنی‌شناسی شناختی، استعاره‌ها هستند؛ استعاره در رویکرد سنتی زبان به معنای استعمال لفظ در غیر معنای اصلی بر اساس رابطه‌ی همانندی است. (هاشمی، ۱۴۳۵: ۳۲۴) به تعبیری دیگر استعاره به معنای عاریه گرفتن لفظ، از معنای حقیقی و استعمال آن در معنای مجازی به شرط تکیه بر رابطه‌ی مشابهت است. (نصیریان، ۱۳۸۰، ۱۴۱) و برخلاف استعاره در رویکرد سنتی، که استعاره جنبه‌ی تزئینی دارد و در کنار دیگر صنایع ادبی در علم بیان مثل تشبیه، اغراق و... ماهیتی اساساً حاشیه‌ای و زیبایی آفرینی را در زبان ایفا می‌کند، و زبان روزمره را زبانی حقیقی و خالی از استعاره به‌شمار می‌آورد و آن را در زمره دیگر صناعات ادبی و متعلق به زبان مجازی می‌داند، استعاره در نظریه معاصر، چنین تمایزی بین حقیقت و مجاز قائل نیست، و به فراوانی در زبان روزمره نمود می‌یابد حتی بسیاری از استعاره‌های سنتی زیر ساختی شناختی دارند. (اسکویی، ۱۳۹۵: ۳۱) در رویکرد شناختی، بنابر تعریف هاوکس در کتاب استعاره یعنی: «دسته‌ی خاصی از فرایندهای زبانی است که در آن، جنبه‌هایی از یک شیء به شیء دیگر فرا برده و منتقل می‌شود.» (هاوکس، ۱۳۷۷، ۱۱)، در واقع، در معناشناسی

شناختی، استعاره معنایی نوین می‌یابد و به الگوپردازی میان‌حوزه‌ای یا به هر نوع فهم و بیان یک حوزه انتزاعی، در قالب یک حوزه ملموس‌تر، اطلاق می‌شود. (سجودی، ۱۳۹۱، ۱۳۷) این انتقال مجازی است و بر پایه‌ی نگاشت بین قلمروهای صورت می‌گیرد و طی آن معنای یک کلمه یا عبارت، وارد حوزه‌ی جدیدی می‌شود. (مکاریک، ۱۳۸۴، ۳۲) از این رو، می‌توان گفت؛ در زبان‌شناسی شناختی، کارکرد استعاره را به حوزه‌ی اندیشه گسترش دادند و در آن، زبان را به عنوان نظامی ذهنی و شناختی در نظر گرفته‌اند. (دبیرمقدم، ۱۳۷۸، ۵۸) پس استعاره نگاشت بین قلمروهای دو نظام مفهومی می‌باشد، استعاره در این دیدگاه، ساختار مفهومی ویژه‌ای دارد. اگر در رویکرد کلاسیک از اصطلاحاتی چون (مشبه و مشبه به) استفاده می‌شد، اکنون در رویکرد جدید، اصطلاحات (حوزه‌ی مبدأ، حوزه‌ی مقصد و نگاشت) جایگزین آن شد، مجموعه‌ای را که مفاهیم عینی و ملموس داشت، حوزه‌ی مبدأ یا منبع؛ و مجموعه‌ای را که مفاهیم انتزاعی و ذهنی‌تر را کدگذاری می‌کرد، حوزه‌ی مقصد یا هدف نامیدند. حوزه‌ی مقصد عموماً انتزاعی‌تر از حوزه‌ی مبدأ است. برای نمونه زمان به عنوان مفهومی انتزاعی، بر اساس مکان یا شیئی متحرک که هر دو غیر انتزاعی و ملموس‌اند، فهمیده می‌شود. (گلفام و دیگران، ۱۳۸۸، ۱۲۱) بنابراین استعاره عبارت است، از نگاشت قلمروی مبدأ به قلمروی مقصد به همراه تناظرهایی بین مبدأ و مقصد. در نتیجه‌ی چنین فرایندی است که در مورد قلمروی مقصد، بر حسب ساختار مفهومی قلمروی مبدأ سخن گفته می‌شود. یا به تعبیری مفاهیم مجرد و ذهنی در قالب محسوسات قابل درک می‌شود. بعد از تشریح مبانی نظری پژوهش باید چگونگی تأثیر مهم‌ترین اصول و ویژگی‌های رویکرد استعاری به انگاره‌های توحیدی نهج‌البلاغه تبیین شود، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۲. اصول کاربردی در استعاره‌های مفهومی و کاربرست آن در نهج‌البلاغه

بخش عمده‌ای از مفاهیم زبانی ما زیربنایی استعاری دارند، لذا شناخت اصول و ویژگی‌های آن امری ضروری است که در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۱. اصل تغییرناپذیری استعاره‌های مفهومی و کارکرد آن نهج‌البلاغه

به اعتقاد لیکاف نگاشت‌های استعاری، مکان‌شناسی شناختی (طرح‌واره‌های تصویری^۱) حوزه‌ی مبدأ را به طریقی سازگار با ساختار حوزه‌ی مقصد حفظ می‌کنند. مثلاً در طرح‌واره‌های ظرف، فضاهاى داخلی بر فضاهاى داخلی فرافکن می‌شود و فضاهاى خارجی بر فضاهاى خارجی، مرزها بر مرزها؛ و در طرح‌واره

۱. طرح‌واره‌های تصویری: به نظر جانسون تجربیات ما از جهان خارج ساخت‌هایی در ذهن ما پدید می‌آورد که ما آن‌ها را به زبان خود انتقال می‌دهیم. طرح‌واره‌های تصویری، این اصطلاح عموماً برای تبیین مفهوم مبدأ در انتقال استعاری به کار می‌رود؛ لذا طرح‌واره‌های تصویری سطح اولیه‌تری از ساخت شناختی-زیربنایی استعاره را تشکیل می‌دهند و امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی انسان را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تر نظیر زبان فراهم می‌کنند. (صفوی، ۱۳۸۲: ۶۸)

راه؛ مبدأها بر مقصدها و مقصدها بر مسیریها بر مسیریها فرابرده می‌شوند. (لیکاف، ۱۳۸۲: ۲۲۱) از دیدگاه جانسون هم مبنای ساخت مفاهیم استعاری، طرح‌واره‌های تصویری هستند که سطح اولیه‌تری از ساخت شناختی زیر بنای استعاره را تشکیل می‌دهند و امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی انسان را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تر نظیر زبان فراهم می‌کنند. (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۵: ۳۸، روشن و دیگران، ۱۳۹۲: ۷۸) لذا صرفاً حوزه‌ی مبدأ در استعاره‌های مفهومی را تشکیل داده، (باقری خلیلی، محرابی کالی، ۱۳۹۲: ۱۲۶) و زیر مجموعه‌ی استعاره‌های مفهومی و سازمان‌دهنده‌ی حوزه‌ی مبدأ در نگاشت استعاری محسوب می‌شوند. (پیشین: ۱۲۷) بنابراین طرح‌واره‌ها الگوهایی ادراکی و «پیش‌مفهومی» اند که در مراحل بعد انسان آن‌ها را به حوزه‌های انتزاعی و مجرد نیز تعمیم می‌دهد برای مثال تجربه فیزیکی ما از حرکت در مسیر، به ایجاد مفهوم استعاری انتقال می‌انجامد. همین ساختار ذهنی و «پیش‌مفهومی» انسان را قادر می‌کند تا بتواند مفاهیم بسیار مجرد چون مفهوم انتقال را نیز در قالب طرح‌واره‌ی حرکتی بیان کند. (رک: کرد زعفرانلو کامبوزیا و حاجیان، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۴) بنابراین هر معنای استعاری دارای پشتوانه مفهومی مکانی و تجربه شده است.

مثلاً کارکرد این اصل، در تعبیری که حضرت در مورد خداوند می‌فرماید:

«الْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ وَ الْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيْرَةِ الْعَالِمِ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُوْرُ» (خ/۱۳۱) بر هرچه پوشیده است

داناست، هر راز نزد او هویداست. داناست بدانچه سینه‌ها پوشیده دارد.

این‌جا امام علی (علیه‌السلام) برای تشریح علم الهی؛ خداوند را باطن خفیات؛ که هر دو واژه طبق نظر لغت شناسان به معنی نهان و پنهان چیزی بکار رفته‌اند. (رک: قریشی بنایی، ۱۳۷۷: ۱/۳۵۶ و ۱۴۳) و حضوری برای هر باطن معرفی کرده، که در مورد حضور هم گفته شده: به معنای حاضر شدن و ضد غائب بودن است. (همان، ۱/۲۸۳) و به واسطه‌ی همین شاخصه‌ها است که از محتوای قلوب با وجود پوشش آن‌ها آگاه است؛ در واقع خدا به جهت شدت آگاهی، خود آن نهان‌ها شده، به بیان دیگر، مرزنا^۱ مکانی بسته فرض می‌شود که محیط بر محتوا خود است و خداوند به عنوان مسیریما^۲، خود بخشی از محتوای درون پوشش‌هاست؛ و چنان از محتوای آن مکان بسته آگاه است که گویی خود آن محتوا است، بر همین اساس در عبارت سوم حضرت مفهوم‌سازی را به حوزه‌ی محسوس‌تری کشانده و «صدر» را به عنوان یک مکان بسته معرفی کرده که خدا از نیت آن با خبر است؛ بنابراین حضرت بین مفهوم «آگاه بودن خداوند» و مفاهیم مکانی تشریح شده در قالب طرح‌واره‌ها تصویری، رابطه‌ی استعاری برقرار کرده است؛ تا این صفت

۱. اما مرز نما، زمینه یا «Landmark»؛

۱. به مثابه نقطه‌ی ارجاع، عمل می‌کند، با ویژگی‌های شناخته شده‌ای که از آن‌ها برای تعیین ویژگی‌های ناشناخته‌ی شکل یا مسیریما کمک می‌گیرد. ۲. نیت مکانی بیشتری دارد. ۳. بزرگ‌تر است. ۴. دارای اهمیت کمتر است و زود درک می‌شود. ۴. پس از آن که شکل درک شد، در پس زمینه قرار می‌گیرد، (قائم‌نیا، ۱۳۹۰: ۷۱، گلفام، ۱۳۸۵: ۳۸-۳۹).

۲. مسیریما، شکل یا «Trajector»؛ به لحاظ بصری هنگامی که در محیط اطراف توجه شود، آن شیء به صورت یک شکل که به لحاظ ادراکی برجسته‌تر از زمینه اطرافش است، به نظر می‌آید و دارای ویژگی‌هایی چون شناخته‌تر بودن، قابلیت تحرک بیشتر، به نسبت کوچک‌تر بودن، دیرپاب‌تر و دارای اهمیت بیشتر می‌باشد.

خداوند را در اذهان جاری کنند.

مثالی دیگر از کاربرد اصل تغییر ناپذیری تعبیر: «ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَا لَأَهْنُ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ» (خ/۱) سپس آسمان‌های بالا را از هم گشود، و از فرشتگان گوناگون پر نمود.

امام علی (علیه السلام) در این تعبیر از سه طرح تصویری «گشودن»، «بالا» و «پرکردن» با استخدام «فتق»: یعنی شکافتن، جداکردن دو چیز متصل، این کلمه در نهج البلاغه معمولاً برای جدا شدن آسمانها و زمین در هم فرو رفته بکار رفته است. (قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۸۰۱/۲) «العالا»: که به معنای بلند و رفیع (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸۳/۱۵) و «ملا»: مقداری را گویند که ظرفی را پر کند، «ملاء»: جماعت که زمین یا چشم بینندگان را پر می‌کنند. (قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۹۸۷/۲) همان‌طور که اشاره شد، این مفاهیم، هر کدام بیان‌گر طرح‌واره‌ی خاصی است که امام برای تبیین و قابل درک کردن تعدادی از افعال خداوند استفاده و اقدام به مکانمندی مفاهیم کرده‌اند. گشودن آسمان بالا برای تبیین عظمت خداوند است، اما در مورد ملا منظور پرکردن ظرف آسمان بالا از فرشتگان نیست، بلکه از این ساختار مکانی برای تصویرسازی جایگاه و مقام شریف فرشتگان استفاده شده؛ زیرا مفهوم مکانی بالا مفاهیم ارزشمند و مثبت را در تجارب انسانی کدگذاری می‌کند. لذا با قرار دادن فرشتگان در فضای بالا، در واقع مرتبه و مقام ارجمند آن‌ها نزد خداوند، پشت این مکانی سازی قرار گرفته است.

۲-۲. اصل همه‌جا حاضر بودن استعاره و کارکرد آن در انگاره‌های توحیدی نهج البلاغه

وابستگی بسیار زیاد شناخت انسان به نگاشت‌های میان حوزه‌های مفهومی، از اصول زبان شناسی شناختی است. (نورمحمدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۸۴) بر اساس اصل همه‌جا حاضر بودن، استعاره نه تنها صرفاً مختص زبان ادبی نیست و تنها به خلاقیت‌های شاعرانه و بلاغت محدود نیست، بلکه هم نظام مفهومی ما و هم بسیاری از رفتارها و کنش‌های ما ماهیتی استعاری دارند. حضور استعاره‌های متعارف در زبان روزمره، در گفتمان‌های مذهبی و علمی بسیاری تخصصی، زبان‌شناسان را وامی‌دارد که به آن به عنوان بخشی از توانش زبانی عام یاد کنند. (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۵) کتاب نهج البلاغه هم از این قاعده مستثنی نبوده و حضور استعاره را در سراسر آن می‌توان دید، اما حضور آن در مسائل انتزاعی‌تر از بسامد بالاتری برخوردار است و حضرت علی (علیه السلام) که از مفاهیمی چون: «خدا»، «روح»، «قیامت» سخن می‌گوید، از این سازکار زبانی بیشتر استفاده می‌کند برای مثال؛

در تعبیر ایشان از معرفی خداوند آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ وَ دَنَا بِطَوْلِهِ مَانِحٌ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَ فَضْلٍ وَ كَاشِفٍ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَ أَزْلٍ» ستایش خداوندی را سزاست، که به قدرت، والا و برتر، و با عطا و بخشش نعمت‌ها به پدیده‌ها نزدیک است. اوست بخشنده تمام نعمت‌ها، و دفع کننده تمام بلاها و گرفتاری‌ها.





در این تعبیرات حضرت برای معرفی «خدا»، از مفاهیم مکانی «خدا بالا است / عَلَا بِحَوْلِهِ»، «خدا نزدیک است / دَنَا بِطَوْلِهِ» و «خدا دافع است / كَاشَفَ كُلَّ عَظِيمَةٍ...» استفاده کرده تا مفهوم خدا با شناخت مخاطبان مأنوس گردد و بتواند در قالب این مفاهیم مبدأ مفاهیم حوزه مقصد یعنی «اقتدار»، «رحمت و کرامت» و «امین بودن» را تبیین کند، در توضیح شناختی آن می‌توان گفت؛ همانطور که اشراف مکانی یک چیز بر ما تحت خود باعث تسلط و دخل و تصرف در امور پایین دست می‌شود، خداوند هم به دلیل این استعلا و رفعت مسلط بر امور پایین دست است، در تعبیر بعد با زیاد کردن بار عاطفی سخن با استخدام واژه «دنا»؛ به معنای نزدیک شدن، (قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۱/۳۹۷) و طول؛ یعنی ارتفاع و درازی. و نیز به معنی ممت نهادن و نعمت دادن (دشتی، ۱۳۷۶: ۴۴۱؛ قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۲/۶۸۶). هر نوع عطا و بخشش که مستلزم رحمت است را در ذهن تداعی می‌کند، در آخر هم حضرت با استفاده از مفهوم‌سازی «کاشف» مخاطبان را در پناه‌گاه کاملاً ملموس قرار داده و خداوند را محیطی امن برای در امان ماندن از بلا و گرفتاری تصویرسازی می‌کند؛ زیرا دفع بلا و خطر از شخص، برای او حس در امنیت بودن ایجاد می‌کند و این حس زمانی ایجاد خواهد شد که شخصی در پناه دیگری، از اطمینان خاطر برخوردار شود. همانطور که ملاحظه شد، حضور استعاره‌ها در این تعبیرات باعث راه یافتن سه ویژگی انتزاعی خدا در اذهان گردید.

۲-۳. تمرکز استعاری و کارکرد آن در انگاره‌های توحیدی نهج‌البلاغه

بر اساس این اصل، استعاره‌ها نگاشت‌هایی بخشی و غیر متقارن‌اند که تنها بخشی از حوزه‌ی مقصد را توصیف یا تشریح می‌کنند. آن‌ها در حالی که برخی جنبه‌های حوزه مقصد را پررنگ می‌کنند، برخی دیگر از جنبه‌های آن را پنهان می‌نمایند، لذا گاهی برای درک یک حوزه انتزاعی از چند استعاره‌ی متفاوت استفاده می‌شود. (نورمحمدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۸۴) مانند زمانی که امام علی (علیه‌السلام) برای قابل درک کردن مفهوم خدا از چند استعاره استفاده کرده است. مانند تجمع استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم خدا، آن‌جا که حضرت می‌فرماید: «وَأُؤْمِنُ بِهِ أَوْلَا بَدِيًّا وَ أَشْتَهِدُ بِهِ قَرِيبًا هَادِيًّا وَ أَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًّا نَاصِرًا» (خ/۸۳) به او ایمان می‌آورم چون مبدأ هستی و آغاز کننده خلقت آشکار است. از او هدایت می‌طلبم چون راهنمای نزدیک است، و از او یاری می‌طلبم که توانا و پیروز است، و به او توکل می‌کنم چون تنها یاور و کفایت کننده است.

در تشریح این عبارات آمده، این جمله‌های کوتاه و پرمعنا امام (علیه‌السلام) هر نکته‌ای را با دلیل روشن، گویا و فشرده‌ای قرین ساخته، ایمان به او را به این دلیل مدلل می‌کند که او سرآغاز هستی و واجب‌الوجود و آثار عظمتش سراسر جهان هستی را فراگرفته است و هدایت را به این دلیل از او می‌طلبد که او هم زمام هدایت‌بندگان را در کف گرفته و هم به آنها نزدیک است و یاری را به این دلیل از او می‌طلبد، که بر همه



چیز قادر و توانا است و توکل را به این دلیل بر ذات پاکش دارد، که او یار و یابوری است کفایت کننده (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳/۳۳۴) اما توضیح استعاری آن چنین است که امام علی (علیه السلام) در این تعبیرات برای تبیین مفهوم استعاری «خدا» به عنوان مفهوم حوزه‌ی مقصد از گزاره‌های مکانی و تجربی شده‌ای چون حرکت؛ «خداوند ابتدای مسیر حرکت است»، جهت؛ «خداوند نزدیک است» و استعاره‌ی هستی شناختی «خداوند مسلط، توانمند و یاری دهنده است» استفاده کرده است. در حقیقت برای زیرساخت معنای استعاری خدا، به جسمی‌سازی حقیقت‌های «خدا» پرداخته است، یعنی در مقام استدلال بر اعتقاد به خدا، او را چون مسیری‌پیمایی می‌داند که ابتدا و آغاز هستی، به عنوان مرزنا است و این مرزنا به عنوان یک خط سیر و عبور لحاظ شده، و چنان که هر مسیر عبوری نیازمند راهنما است، ایشان هم خداوند را راهنمایی نزدیک معرفی می‌کنند، که به دلیل نزدیک بودنش، طبیعتاً راهنمایی او بی‌تقصیر خواهد بود؛ یا از مفاهیمی چون پیروزی یا یاری‌دهندگی او سخن می‌گویند که در تجارب انسان در موقعیت‌هایی چون جنگ نمود می‌یابند؛ لذا در این فراز با هنرمندی کامل سخنور، آغاز بودن، نزدیک بودن، هدایتگری و پیروزی و یاری دهنده بودن خدا برجسته شده و انتها، دور بودن و شکست خوردگی یا استمداد نکردن فرونشسته و کم رنگ می‌شود.

۴-۲. کارکرد اصل سامان‌یافتگی در تبیین مفهوم خدا در نهج‌البلاغه

در استعارة «مباحثه جنگ است» عباراتی چون موقعیت حمله، غیرقابل دفاع، استراتژی، خط جدید حمله، پیروزی، شکست و ... به شکل نظام‌مندی درباره جنبه‌هایی از مباحثه به کار می‌رود. کاربرد این اصطلاحات تصادفی نیست، قسمتی از شبکه مفهومی جنگ تا حدی این مفهوم از مباحثه را مشخص می‌سازد و زبان مناسب با آن را دنبال می‌کند، زیرا ما عبارات زبان شناختی استعاری را برای مطالعه طبیعت مفاهیم استعاری و به دست آوردن فهم ماهیت استعاری فعالیت‌هایمان به کار می‌بریم، این ویژگی استعاره را می‌توان مشخصاً با عنوان «سامان یافتگی» بیان کرد. در واقع نخستین مشخصه‌های استعاره‌های مفهومی، نظام‌پذیری آن‌هاست، یعنی وقتی استعاره‌ای به کار برده می‌شود، یک نظام فکری از عنصری به عنصر دیگر منتقل می‌شود، این همان کارکرد اساسی استعاره است که در گذشته «انتقال» نامیده می‌شد، درحالی که مفهوم استعاری به ما امکان می‌دهد توجه خود را بر جنبه‌ای از یک مفهوم معطوف سازیم (برای مثال جنبه‌های نبردآميز مباحثه)، درعین حال مانع توجه ما به جنبه‌های دیگر آن مفهوم که با استعاره ناسازگار هستند، می‌شود. به عنوان مثال در بحبوحه یک مباحثه پرهیجان، هنگامی که سخت سرگرم حمله به مواضع حریف و دفاع از موضع خود هستیم، ممکن است جنبه‌های همیارانه مباحثه را از نظر دور داریم و متوجه نباشیم که طرف مباحثه، در کوششی برای تفاهم متقابل، وقتش را - که کالایی گرانبهاست - به ما اختصاص داده است. (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۳۲) چنانچه در نهج‌البلاغه گاهی

مفهوم خدا به این طریق در حوزه‌ی شناخت انسان جاری شده است.

آن‌جا که امام (علیه‌السلام) فرماید: «لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائِيَّاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسُّيماً وَ لَا بِذِي عَظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْعَائِيَّاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسُّيداً بَلْ كَبُرَ شَأْنًا وَ عَظُمَ سُلْطَانًا» (خ ۱۸۵) بزرگی نیست دارای درازا و پهنا و ژرفها، که از جسم بزرگی برخوردار باشد، و با عظمتی نیست که کالبدش بی‌نهایت بزرگ و ستبر باشد، بلکه بزرگی خدا در مقام و رتبت، و عظمت او در قدرت و حکومت اوست.

در فراز یاد شده، مفهوم استعاری «خدا، بزرگ است» در قالب ویژگی سامان‌یافتگی استعاره قابل بررسی است، به طوری که نظام مفهومی «بزرگی» به نظام مفهومی «خدا» فرا برده شده است، یعنی برخی از ویژگی‌های بزرگی؛ چون مقام و مرتبت، قدرت و حکومت به بخشی از شبکه‌ی مفهومی خدا منتقل شده و برخی دیگر چون بزرگی در عمق و درازی و پهنی و بزرگی در جسم از خدا نفی شده، در مفهوم «خداوند، حاکم است» باز هم همین ویژگی نهفته است، و مفاهیمی چون استعداد، صلاحیت، توانایی عمل، اراده و تعهد استحکام و... که از لوازم قدرتمندی یک حاکم محسوب می‌شوند، می‌توانند به شکل نظامند در مورد خداوند هم تصور شوند. در واقع این مفهوم استعاری باعث می‌شود، توجه مخاطبان بر حوزه‌های خاصی از قدرتمندی حاکم معطوف شود، در عین حال مانع توجه آن‌ها به جنبه‌های دیگر آن مفهوم یعنی ضعف، زوال و بی‌ارادگی و... می‌شود.

نمونه‌ای دیگر از این دست که در تبیین مفهوم خدا، توسط ایشان به کار گرفته شده عبارت «وَ مِنْهُمْ أَمَنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسَنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَائِهِ وَ مِنْهُمْ أَمَنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسَنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَائِهِ وَ مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفَعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِ مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْتَارُ الْقُدْرَةِ» (خ ۱/)

برخی از فرشتگان، امینان وحی الهی، و زبان گویای وحی برای پیامبران می‌باشند، که پیوسته برای رساندن حکم و فرمان خدا در رفت و آمدند. جمعی از فرشتگان حافظان بندگان، و جمعی دیگر دربانان بهشت خداوندند. بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پایین زمین قرار داشته، و گردن‌هاشان از آسمان فراتر، و ارکان وجودشان از اطراف جهان گذشته، عرش الهی بر دوش‌هایشان استوار است، برابر عرش خدا دیدگان به زیر افکنده، و در زیر آن، بالها را به خود پیچیده‌اند. میان این دسته از فرشتگان با آنها که در مراتب پایین‌تری قرار دارند، حجاب عزت، و پرده‌های قدرت، فاصله انداخته است.

این تعبیرات حضرت که در معرفی فرشتگان ایراد شده‌اند، نوعی «حکومت» برای خداوند در ذهن مخاطب سازمان‌دهی می‌شود. به گونه‌ای که در فراز اول با برجسته‌سازی وظیفه‌ی «ابلاغ فرمان و حکم خداوند به بندگان» در فراز بعد «حفاظت»، «نگهبانی»، سپس «اتکای عرش الهی بر آن‌ها (وسیله قدرت الهی بودن)» و «تواضع و فروتنی»، «تفاوت مقامی فرشتگان» را یادآور می‌شوند، یعنی همان‌طور که یک

نظام پادشاهی متکی به یک سری کارگزاران برای اجرای فرمان قدرت مطلق است. از همین سیستم برای تبیین قدرت خداوند استفاده کرده و آن را به صورت سیستم کشورداری در ذهن تداعی می‌کند.

۵-۲. کارکرد حوزه‌ای بودن استعاره‌ها در انگاره‌های توحیدی نهج‌البلاغه

یکی دیگر از اصول نظریه‌ی استعاره‌ی جدید، حوزه‌ای بودن مفاهیم است، در واقع استعاره شناختی به معنای بیان مفاهیم شناختی یک حوزه‌ی ذهنی در قالب حوزه دیگر که ملموس‌تر است، حوزه‌ی ذهنی مفهوم «مقصد» و حوزه‌ی محسوس مقابل را حوزه‌ی «مبدأ» می‌گویند. (ایمانیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۷۹) استعاره‌ها تناظرهای یک به یک «مفهوم‌ها» و انطباق حوزه مفهومی مبدأ با حوزه‌ی مفهومی مقصد محسوب می‌شوند. برای مثال تجربه فیزیکی ما از حرکت در مسیر، به ایجاد طرحواره حرکتی می‌انجامد. این ساختار ذهنی و «پیش مفهومی» انسان را قادر می‌کند تا بتواند «مفاهیم» بسیار مجرد و ذهنی را بیان کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود، او نفوذ بسیار عجیبی بر روی رئیس دارد. «بر روی» معنای استعاری دارد، که لیکاف آن را سلطه می‌داند و به این معنا نیست که مسیریما روی مرزنا قرار گرفته است که مبنای مفهوم مبدأ است بلکه منظور رساندن معنای حوزه‌ی مبدأ به مقصد می‌باشد. (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۴) نمود آن در تعابیر نهج‌البلاغه به صورت گسترده قابل بررسی است.

اصل فوق را در این عبارت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَاقَبَهُ وَ سَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ» (خ/۱۵۷) ستایش خداوندی را سزااست که راه اسلام را گشود، و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود. ستون‌های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار کرد و آن را پناهگاه امنی برای پناه برندگان، و مایه آرامش برای وارد شونده‌گان قرار داد. می‌توان این‌طور تشریح کرد که در فراز فوق امام علی (علیه‌السلام) در مقام برشمردن برخی افعال خداوند است، لذا اسلام را محیطی بسته ترسیم می‌کنند که داری راه و مسیر است؛ یا چشمه‌ساری می‌داند که استفاده از آن آسان است؛ یا آن را مکانی تجسم می‌کند که دارای ستون‌های بازدارنده است و در آخر آن را مکان امنی برای پناه جویان معرفی کرده که مایه‌ی آسایش ورود کنندگان به آن فضا است، اسلام که یک دین و تفکر غیر مادی است با مکانمندسازی به مکان‌ها و مسیرهایی همانند شده؛ تا افعال غیر محسوس خداوند را در قالب حوزه‌های محسوس بیان کند. به عبارت دیگر، در این‌جا حضرت از حوزه فیزیکی حجم، مسیر و حرکت برای طراحی حوزه‌ی غیر فیزیکی افعال خداوندی در راستای ایجاد دین اسلام استفاده کرده‌اند.

نمونه‌ی دیگر از کارکرد حوزه‌ای بودن استعاره‌ها در عبارات نهج‌البلاغه، در این فرموده‌ی امام (علیه‌السلام) است که در مورد خدا اذعان می‌دارند: «اللَّهُمَّ دَاجِيَ الْمُدْحُوَاتِ وَ دَاعِمِ الْمَشْمُوكَاتِ وَ جَابِلِ

الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيحًا وَ سَعِيدًا» (خ / ۷۱) بار خدایا ای گستراننده هر گسترده، و ای برافرازاننده آسمانهای بالا برده، ای آفریننده دلها بر وفق سرشت، بدبخت بود و یا نیکو سرنوشت

این تعبیرات بیان قسمتی از صفات خداوند متعال به عنوان قادر مطلق است، در تبیین شناختی آن می‌توان گفت: خداوند به عنوان عنصر متحرک در حال گسترده و پهن کردن زمین ترسیم شده، چنان‌که در تجربیات ما جریان دارد، و این به عنوان اشاره‌ای به نظریات معروف در میان دانشمندان است، که جهان هستی و کرات و اجرام آسمانی در آغاز به صورت توده واحدی بوده است که به علل معلوم و نامعلومی از هم جدا شده و گسترش یافته و امروز همچنان رو به گسترده‌گی پیش می‌رود. زمین نیز در آغاز زیر آب فرو رفته بود. آب‌ها تدریجاً در مناطق عمیق و شکاف‌های زمین قرار گرفتند و خشکی‌ها پدیدار شدند و با گذشت زمان، گسترش یافتند، تا این که وضع خشکی‌ها و دریاها تثبیت شد و امروز نیز بر اثر جذب سنگ‌های آسمانی، زمین به آرامی گسترده‌گی بیشتری پیدا می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۷۸/۳) این تصاویر تشکیل دهنده‌ی مفهوم مبدأ است که حوزه‌ی مقصد از آن نشأت می‌گیرد، به بیانی دیگر به عنوان طرحی تداعی کننده‌ی مفهوم مقصد یعنی «قدرت و توانمندی» خدا است، در تعبیر «داعم المسموکات» حضرت از تجربه نگه داری اجسام توسط انسان‌ها استفاده کرده تا نیروی جاذبه را به تصویر بکشد و از این طریق نقش خداوند به «قدرت مطلق» تصویرسازی شده است. در واقع حضرت «داعم المسموکات» را به طور مستقیم به خداوند نسبت داده، حال آن‌که نگهداری کرات آسمانی اعم از سیارات و ثوابت و کهکشان‌ها، بوسیله نیروی جاذبه می‌باشد، و این قدرت الهی است که نتیجه این مفهوم‌سازی‌هاست.

۳. انواع استعاره‌ها و نمود آن در گزاره‌های توحیدی نهج البلاغه

استعاره‌ها مفهومی به صورت کاملاً طبیعی وارد زبان شده، قراردادی و از پیش تعیین شده نیستند، لذا وارد نظام مفهومی انسان شده و به آن ساختار می‌بخشند. مهم‌ترین انواع این استعاره‌های مفهومی به قرار زیرند:

۳-۱. کارکرد استعاره‌ی مفهومی جهت‌ی در انگاره‌های توحیدی نهج البلاغه

حرکت مسیریما و دوری و نزدیکی آن به مرزما گاهی باعث شناخت مفاهیم انتزاعی می‌شود و استعاره‌ی جهت‌ی را به وجود می‌آورد که خود مبانی مفهوم‌سازی حروف در آیات پیرامون مبحث نبوت را ایجاد می‌کند. (رک: پور ابراهیم، ۱۳۹۴: ۳۳) بنابراین استعاره‌های وضعی و جهت‌ی استعاره‌هایی هستند که عمدتاً مفاهیم را بر اساس جهت‌گیری فضایی، مانند بالا، پایین، عقب و جلو، دور و نزدیک سازماندهی می‌کنند. (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۷) حضرت علی (علیه السلام) برای انسجام در نظام مفهومی مخاطبان از این ساختار استعاره‌ی برای شناختی کردن مفهوم خدا استفاده کرده‌اند. مانند کاربرد استعاره جهت‌ی دور-نزدیک در عبارت «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَهُ» (خ / ۱) پس هر که پاک خدای را با صفتی



همراه داند او را با همنشینی پیوسته، و آن که با همنشیش پیوندد، دوتایش دانسته‌است.

در شاهد فوق امام علی (علیه السلام) استفاده از واژه‌ی «قرن» مسیریما و مرزنامی را در ذهن مخاطب ترسیم می‌کند، که قرین و همنشین یکدیگرند، اما برای اثبات توحید این همنشینی را از وجود خدا نفی می‌کند، در واقع حضرت با استخدام استعاره‌های جهت گیرانه، به مفهوم خدا، جهت‌گیری فضایی می‌دهد، و خدای غیر قابل لمس را چنان ترسیم می‌کند که قرین چیزی نیست؛ لذا می‌فرماید: کسی که خدا را به صفات مخلوقات توصیف کند او را قرین با اشیای دیگر ساخته و کسی که او را قرین چیز دیگری سازد، معتقد به دوگانگی او شده، یعنی دوگانگی ذات و صفات. (بحرانی، ۱۳۶۶: ۲۴۱/۱)

نمونه دیگر از کارکرد استعاره‌های جهتی در سخن امام علی (علیه السلام) تعبیر است که برای تبیین مفهوم توحید، حضرت می‌فرماید:

«وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَأَنَّ لَآ عَنْ حَدِيثِ مَوْجُودٌ لَآ عَنْ عَدَمٍ.» (خ/۱)

و آن کس که بگوید «خدا در چیست» او را در چیز دیگری پنداشته است، و کسی که بپرسد «خدا بر روی چه چیزی قرار دارد» به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته است، هر که بگوید خداوند بر چیست مکانی را از او خالی دانسته. او بوده و هست و تازه به وجود نیامده است.

در شاهد مثال فوق حضرت با استخدام دو حرف «فی» و «علی» دو طرح جهتی-مکانی «حجم» و «استعلا» یا «داخل» و «بالا» را ترسیم می‌کند که خداوند به عنوان مسیریما به آن‌ها تعلق ندارد؛ زیرا واژه «فی» در جایی به کار می‌رود که موجودی ظرف وجود دیگری شود و بر آن احاطه داشته باشد. مانند بودن انسان در خانه و نتیجه آن محدود بودن ذات اوست در حالی که ذات او نامحدود از هر جهت است. همچنین اگر کسی سؤال کند که خدا بر چه چیزی قرار دارد (بر عرش، بر کرسی، بر فراز آسمانها) او نیز خدا را محدود شمرده، چرا که مناطق دیگر را از او خالی پنداشته است. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۵: ۹۷/۱)

۲-۳. استعاره‌ی ساختاری و کاربرد آن در انگاره‌های توحیدی نهج‌البلاغه

در این نوع استعاره چندین سازوکار استعاری-شناختی با هم گره می‌خورند و کلیتی شناختی را به دست می‌دهند که متفاوت از موارد روزمره‌ی تفکر است، یعنی ممکن است در شکل‌گیری یک استعاره‌ی ساختاری استعاره‌های وجودی، جهتی و تصویری هم دخالت داشته باشند. (پور ابراهیم، ۱۳۹۴: ۳۶)

چنانچه در شواهد ذیل با کاربرد این سازوکار استعاری، «مفهوم خدا» تبیین شده‌است.

برای نمونه کاربرد استعاره ساختاری در شاکله‌سازی مفهوم توحید در عبارت «الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ» (خ/۹۱) خدا اولی است که آغاز ندارد، تا پیش از او چیزی بوده باشد، و آخری است که پایان ندارد تا چیزی پس از او وجود داشته باشد.

در این تعبيرات ویژگی‌های خداوند در ساختار دو مفهوم «اول» و «آخر» با امور دیگر اشتراک پیدا



می‌کند؛ یعنی ساختار اولیت و آخریت خداوند، با اولیت یا آخریت اشیاء دیگر توصیف شده‌است، در حقیقت امام برای تبیین کامل بودن اوصاف خداوند، از یک بازه‌ی مکانی استفاده کرده، که دارای ابتدا و انتها است، که قبل از آن ابتدا و بعد از آن مکان انتهایی، مکان دیگری قابل تصور نیست، او را چون مسیر پیمایی ترسیم می‌کند که در ابتدای مسیر در مرزما قرار گرفته، و بار دیگر خدا را در انتهای مسیر ترسیم کرده که دیگر بعد از آن مسیر ادامه ندارد، گویا حضرت برای همه مسیر پیمایان دیگر که در خط سیر خود قرار دارند، ابتدا و انتهای نسبی قائل است؛ بنابراین هر مقام و جایگاهی غیر از مقام خداوند، به مثابه اولیت و آخریت نسبی است، زیرا اگر خدا غایتی ورای خود داشته باشد، دیگر آخر نیست و در نتیجه، وجودش برای خودش نیست، بلکه برای آن غایت است و این با «کامل مطلق بودن» خداوند ناسازگار است. (رک: بحرانی، ۱۳۶۶: ۸۲۶/۲) همانطور که ملاحظه شد حضرت برای تبیین مفهوم ذهنی «کامل بودن خداوند» از مفاهیم تجربی شده‌ی «اول و آخر» و هم از طرح تصویری «خط سیر و حرکت» و «بازه‌ی مکانی» برای تشریح منظور خود استفاده کرده‌اند.

۳-۳. استعاره‌های تصویری در گزاره‌های توحیدی نهج البلاغه

انطباق دو تصویر برهم بدون این که از نقطه اشتراک این انطباق سخنی به میان آید؛ مثلاً در تعبیر «قیر شب» این که کدام ویژگی شب بر کدام ویژگی قیر منطبق می‌شود، چیزی نمی‌گویند. اما ما، بر اساس شکل رایج این دو، به درستی می‌فهمیم که چه چیزی بر چه چیزی منطبق شده، همین امر است که، به اعتقاد کوچش، باعث شده؛ «استعاره‌های تصویری، علاوه بر زبانی بودن، مفهومی نیز باشند.» (پور ابراهیم، ۱۳۹۴: ۲۹) حضرت امیر (علیه السلام) گاهی در بعضی سخنانشان با استفاده از این نوع استعاره یک تصویر را بر تصویر دیگر منطبق می‌کند بدون این که بعد خاصی از مفهوم مبدا و مقصد مدنظر باشد. استعاره‌ی تصویری در عبارت روبرو این طور نمود یافته که امام (علیه السلام) فرماید: «الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمِّمْ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ» (خ/۱) خدایی که افکار ژرف اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این تعبیرات به جهت مدح خدا و غیر قابل ادراک بودن اوصاف الهی بیان کرده‌اند، البته ایشان غیر قابل شناخت بودن صفات را با سازکاری شناختی پی می‌گیرند، در توضیح واژگانی آن گفته شده: بُعد: دور. (زمانی جعفری، ۱۳۶۷: ۲۸۳) همم: عزم جزم و اراده. (دشتی، ۱۳۷۶: ۷۰) نیل: رسیدن. غوص: در دریا فرو رفتن. (قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۷۹۵/۲)، فطن: زیرکی. حذاقت. درک و فهم (همان، ۸۲۲/۲) و اضافه بُعد به همم و غوص به فطن، اضافه‌ی صفت است به موصوف؛ زیرا که بُعد به معنی بعید است و غوص به معنی غایب. یعنی آن خدای که در نیاید او را عزم‌ها و اراده‌های بلند و نرسد به وی فهم‌های خوب و ذهنهای تند. یعنی هر چند که مرغ همت و اراده بلند باشد و به عزم جزم در

هوای ادراک ذات و صفات حق عز و علا پرواز کند هرگز به آن نتواند رسید (آملی، ۱۳۵۵: ۱۰۱) این‌جا امام از دو استعاره‌ی «خدا آسمان است.» «خدا دریا است.» استفاده کرده‌اند، البته این‌که کدام ویژگی خداوند با کدام خصلت آسمان و دریا منطبق است، چندان مشخص نیست، نکته جالب توجه این برداشت شناختی آن است، با این‌که جست‌وجوگران صفات الهی در درون این صفات الهی غوطه‌ور هستند؛ اما از شناخت آن عاجزند، به تعبیر دیگر با این‌که این اندیشه‌های جزم و فهم‌های تند و خوب در درون آسمان و دریا احاطه شده‌اند؛ اما آن را درک نمی‌کنند، گویا این محیط بودن با عقل جزئی آن‌ها سازگاری ندارد. علاوه بر استعاره‌ی تصویری حضرت استعاره‌ی جهت‌ی «بالا» و «مرکز» را هم برای ملموس کردن هدفش در تعریف خدا در نظر گرفته‌اند. زیرا از یک سو می‌گوید؛ اندیشه‌ی دور پرواز نمی‌تواند با سیر صعودی خود به ذات خدا نائل شود (لایدراکه بعد الهمم) و از سوی دیگر خداوند در مکانی مرکزی تصویر شده که مسیرپیماها نمی‌توانند در ژرفای آن کانون غواصی کنند. (رک، ایمانیان، ۱۳۹۲: ۸۳)

نمونه‌ی دیگر از استعاره‌های تصویری در این عبارت به‌کار رفته که حضرت می‌فرماید: «وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبْرَأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ. أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبٍ مَلَكُوتِهِ» (خ ۹۱) و افکار بلند و دور از وسوسه‌های دانشمندان، بخواهد ژرفای غیب ملکوتش را در نوردد. در پی تصویرپردازی دیگر، امام علیه‌السلام این فراز را که در مورد آگاهی دادن به عجز عقل‌ها از شناخت ذات الهی است را در قالب ساختار استعاره‌ی تصویری ترسیم کرده‌اند؛ یعنی غیب ملکوت خداوندی را چون فضای عمیقی ترسیم می‌کند که عقل‌هایی که پرده‌های غیب را کنار می‌زنند، نمی‌توانند به آن فضا داخل شود، در واقع تصویر «عمیقات غیوب ملکوت» که اشاره به علم الهی دارد، با تصویر «فضای ژرف» منطبق شده، که کسی توان فرو رفتن در آن فضای عمیق را ندارد.



۴-۴. استعاره‌های هستی‌شناختی (وجودی) و کاربرد آن در انگاره‌های نهج‌البلاغه

اگرچه استعاره‌های جهت‌ی، پایه‌های فوق‌العاده غنی‌ای برای درک مفاهیم فراهم می‌کنند، اما بیشتر به جهات مربوط می‌شوند، درحالی‌که تجربه ما از اشیا و اجسام، پایه‌های بیشتری برای درک آنچه ورای جهات است، فراهم می‌کند. ادراک تجربیاتمان در شکل اشیا و جوهرها، امکان شناخت قسمت‌هایی از تجربه و تلقی ما را از آن‌ها به مثابه هستومندها و جوهرهای مجزای نوعی واحد، فراهم می‌کند. لذا می‌توان به آنها ارجاع داده، آن‌ها را طبقه‌بندی و درجه‌بندی کرده، و از این طریق درباره آنها استدلال کنیم استعاره‌های هستی‌شناختی، شیوه‌هایی از دیدن مفاهیم نامحسوس مانند احساسات، فعالیت‌ها و عقاید را به مثابه یک هستی یا جوهر فراهم می‌سازند. برای مثال، وقتی تورم را - که امری انتزاعی است - به صورت یک هستومند در نظر گرفته شود، عبارات زیر به آن ارجاع داده و درجه‌بندی می‌شود، جنبه‌های

مشخص از آن را برگزیده و همچون يك علت محسوس مي كنيم.

- تورم استانداردهای زندگی ما را پایین آورده است.

- اگر تورم بیشتر شود ما دیگر هرگز زنده نخواهیم ماند.

- باید با تورم بجنگیم.

- تورم ما را گوشه گیر کرده است. (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۹) این نوع استعاره؛ شامل استعاره‌های

پدیده‌ای یا مادی، جاندارپنداری و استعاره‌های ظرف می‌شود. (پورابراهیم، ۱۳۹۴: ۳۲) که گاهی حضرت از این ساز و کار شناختی برای تبیین مقام خداوند استفاده کرده‌است.

مانند کاربرد این صنعت زبان‌شناسی شناختی در عبارت: «الَّذِي لَا تَغْشَاهُ الظُّلْمُ وَلَا يَسْتَضِيءُ بِالْأَنْوَارِ وَلَا يَزْهَقُهُ لَيْلٌ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ نَهَارٌ لَيْسَ إِذْرَاكُهُ بِالْإِبْصَارِ وَلَا عِلْمُهُ بِالْإِحْبَابِ» (خ/۲۱۳) «سیاس خداوندی را سزاست» که تاریکی‌ها او را احاطه نمی‌کند و از روشنایی‌ها روشنی نمی‌طلبد، شب او را در نمی‌یابد و روز او را فرامی‌گیرد، ادراک او به وسیله‌ی دیده‌ها نیست و دانش به سبب آگاه شدن از غیر نمی‌باشد. مفهوم «خدا» در این فراز موجودی است که بر اساس تجربه ما از تاریکی - روشنی و شب - روز تبیین شده‌است، تجارب ما از روشنی و تاریکی پدیده‌ای بسیار گسترده است، زمانی که رخ دهد هر چیزی را احاطه می‌کند، اما امام (علیه السلام) خداوند را موجودی تصویرسازی کرده که فراتر از این محیط‌های گسترده است تا تحت تأثیر آن‌ها قرار گیرد، و بدین طریق عظمت و بزرگی خداوند را چنان تصاویری جلوی دیدگان مخاطبان‌ش مجسم می‌کند.

در موردی دیگر حضرت این صنعت زبانی را در خصوص تبیین مفهوم خدا، این‌طور به‌کار برده می‌فرماید: «وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ وَ أَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَ الْأَعْوِجَاجِ وَ مَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَ الْإِنْفِرَاجِ» (خ/۱۸۶) زمین را آفرید و آن را بر پا نگهداشت بدون آن که مشغولش سازد، و در حرکت و بی‌قراری، آن را نظم و اعتدال بخشید، و بدون ستونی آن را به پاداشت، و بدون استوانه‌ها بالایش برد، و از کجی و فرو ریختن نگهداشت و از سقوط و درهم شکافتن حفظ کرد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در شرح این عبارات گفته‌اند؛ به‌طور طبیعی هنگامی که بخواهند چیزی را ثابت قرار دهند، نخست قرارگاهی می‌خواهد که بر آن تکیه کند، سپس احتیاج به پایه‌های زیرین و بعد از آن ستون‌های محکم و قوی دارد. امام (علیه السلام) می‌فرماید: خدا زمین را ثابت نگهداشته بی آنکه نیازی به یکی از این امور سه‌گانه داشته باشد. در فضای بی‌کران با نرمی شنا می‌کند و بدون تکیه‌گاه و ستون در یک حال ثابت است. در جمله بعد فرمود: خداوند زمین را از اود و اعوجاج و تهافت و انفراج بازداشت که هر کدام از این چهار واژه معنای خاص خود دارد. اود: سنگینی، در اصل به معنی خم شدن از سنگینی است. گاهی هم به معنای کجی، زحمت، تلاش بکار رفته چنانکه در اقرب الموارد آمده: «الاولد: الاعوجاج و الكد و التعب» (قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۹۷/۱-۹۸) بنابراین «اود» اشاره به سنگینی و فشاری است که گاه

موجب کجی (اعوجاج) و گاه موجب تکه تکه فروریختن و سقوط (تهافت) و یا شکاف (انفراج) در بنا می شود. خداوند زمین را از همه اینها حفظ کرد. (رک: صبحی صالح، ۱۳۷۰: ۱۳۳۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۲۵) توضیح این که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هر یک از تعبیر موجود در این فراز را با تکیه بر تجارب انسانی هستی و موجودیت می بخشد، این ها را در معنای خاصی به کار برده تا همه جوانب مطلب را روشن سازد. توضیح این که تجربه ما از امساک و برپا نگه داشتن یا بی قراری و تحرک، بالا بردن (رفع) و انحراف و سقوط مفاهیمی هستند، که انسان ها با آن ها مأنوسند از این رو برای تبیین کیفیت سامان یافتن زمین توسط خدا بکار رفته اند.

نتیجه

بررسی عبارات نهج البلاغه از نگاه معناشناسی شناختی نشان داد که عمدتاً مفاهیم پیچیده و فرادست، در قالب استعاره های شناختی جلوه گر شده اند، یکی از این مفاهیم ذهنی و پیچیده در زبان معنوی نهج البلاغه مفهوم «خدا» است.

در این مقاله ضمن تبیین پایگاه نظری پژوهش و بیان تفاوت استعاره در رویکرد کلاسیک و نوین، اصول استعاره های شناختی با شواهدی از نهج البلاغه بازسازی شد و وجود استعاره های مفهومی، در چهار نوع استعاره از جمله؛ استعاره جهت، ساختاری، تصویری و هستی شناختی مورد بررسی قرار گرفت؛ لذا مشخص گردید که استعاره ی مفهومی «خدا» در قالب این چهار رویکرد استعاری در گفتمان نهج البلاغه طرح ریزی شده و اساساً تبیین این مفهوم با استعاره ها از بسامد بالایی برخوردار است؛ بر همین اساس، با توضیح و تشریح شواهد مستخرج از نهج البلاغه در قالب استعاره های مفهومی، کارکرد استعاره ها در تشریح مفهوم کاملاً انتزاعی «خدا» مورد مذاقه قرار گرفت و مشخص شد لازمه ی ادراک مفهوم «خدا» تجسیم و تصویری کردن این مفهوم برای مخاطبان است، از همین رو، حضرت علی (علیه السلام) مفهوم غیر محسوس - خدا را با سازوکارهای فیزیکی برای مخاطبان سهل الفهم کرده اند، که توجه به این سازوکارها می تواند تفسیر دقیق تری از منظور گوینده ی نهج البلاغه ارائه کند.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۵۱۴هـ-ق)، «لسان العرب». بیروت: دار صادر، چ ۳
۲. اسکویی، نرگس، (۱۳۹۵)، «استعاره مفهومی آینه در ادب عارفانه فارسی»، فصلنامه: ادبیات فارسی، ۶: (صص ۲۶-۴۸)
۳. ایمانیان، حسین، نادری، زهره، (۱۳۹۲)، «استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی»، پژوهشنامه نهج البلاغه، ش ۴، (صص ۷۴-۹۲)
۴. آملی، عزالدین بن جعفر، (۱۳۵۵)، «ترجمه و شرح نهج البلاغه»، مشهد: آستان قدس، چ ۱
۵. باقری خلیلی، علی اکبر و منیره محرابی کالی، (۱۳۹۲)، «طرح‌واره‌ی چرخشی در غزلیات سعدی و حافظ شیرازی». فصلنامه نقد ادبی. ۲۳: (صص ۱۲۵-۱۴۸)
۶. بحرانی، میثم بن علی، (۱۳۶۶)، «اختیار مصباح السالکین»، مصحح: محمد امینی، مشهد: استان قدس رضوی، چ ۱
۷. پور ابراهیم، شیرین، ارسالان گلفام، فردوس آقا گلزاده و عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا، (۱۳۸۸)، «بررسی زبان شناختی استعاره‌ی جهتی بالا / پایین در زبان قرآن رویکرد معنی شناسی شناختی. مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی. ۱۲: (صص ۵۵-۸۱)
۸. دبیرمقدم، محمد، (۱۳۷۸)، «زبان‌شناسی نظری»، تهران: سخن
۹. دشتی، محمد، (۱۳۷۶)، «فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه»، قم: موسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، چ ۲
۱۰. روشن، بلقیس، فاطمه یوسفی راد و فاطمه شعبانیان، (۱۳۹۲)، «مبنای طرح‌واره‌ای استعاره‌های موجود در ضرب‌المثل‌های شرق گیلان». مجله زبان شناخت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۲: (صص ۷۵-۹۴)
۱۱. زمانی جعفری، کریم، (۱۳۶۷)، «سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه»، تهران: کیهان، چ ۱
۱۲. سجودی، فرزانه، (۱۳۹۱)، «بررسی معناشناختی استعاره‌ی زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی»، فصلنامه نقد ادبی، ش ۱۹، (صص ۱۳۵-۱۵۶)
۱۳. صبحی، صالح، (۱۳۷۰)، «فرهنگ نهج البلاغه»، مترجم: مصطفی رحیمی نیا، تهران: انتشارات اسلامی، چ ۱
۱۴. صفوی، کورش، (۱۳۸۲)، «بحثی درباره‌ی طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معنی شناسی شناختی»، مجله: نامه فرهنگستان، ش ۲۱، (صص ۶۵-۸۵)



۱۵. صفوی، کورش، (۱۳۸۳)، «در آمدي بر معنی شناسی»، تهران: سوره مهر (حوزه هنري سازمان تبلیغات اسلامی)
۱۶. قائمی نیا، علیرضا، (۱۳۹۰)، «معناشناسی شناختی قرآن»، تهران: فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۱
۱۷. قریشی بنایی، علی اکبر، (۱۳۷۷)، «مفردات نهج البلاغه»، تهران: نشر قبله، چ ۱
۱۸. کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه، حاجیان، خدیجه، (۱۳۸۹)، «استعاره های جهتی قرآن با رویکرد شناختی»، فصلنامه نقد ادبی، ش ۹، (۱۱۵-۱۳۹)
۱۹. گلفام، ارسلان، مصطفی عاصی، فردوس آفاگل زاده و فاطمه یوسفی راد، (۱۳۸۸)، «بررسی حرف اضافه‌ی (از) در چارچوب معناشناسی شناختی و مقایسه‌ی آن با رویکرد سنتی»، مجله زبان و زبان شناسی، ۱۰، (۶۹-۸۰)
۲۰. گلفام، ارسلان، یوسفی راد، فاطمه، (۱۳۸۵)، «بررسی حروف اضافه مکانی در چارچوب شناختی: مطالعه موردی حرف اضافه "در/ توي"»، مجله زبان و زبان شناسی، دوره ۲، ش ۳، (۳۳-۴۶)
۲۱. لیکاف، جرج، (۱۳۸۲)، «نظریه‌ی معاصر استعاره» در استعاره، مبنای تفکر و زیبایی آفرینی، ترجمه: فرهاد ساسانی و دیگران، تهران: سوره‌ی مهر
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۵)، «پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه»، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چ ۱
۲۳. مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۴)، دانشنامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر، تهران: آگه
۲۴. نصیریان، یدالله، (۱۳۸۰)، علوم بلاغت و اعجاز قرآن، تهران: سمت
۲۵. نور محمدی، مهتاب، آفاگلزاده، فردوس، گلفام، ارسلان، (۱۳۹۱)، تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج البلاغه (رویکرد زبان شناسی شناختی)، ش ۳۳، (صص ۱۵۵-۱۹۲)
۲۶. هاشمی، احمد، (۵۱۴۳۵)، «جواهر البلاغه»، قم: دا الفکر
۲۷. هاشمی، زهره، (۱۳۸۹)، نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون، ادب پژوهی، ش ۱۲، (صص: ۱۳۰-۱۱۹)
۲۸. هاوکس، ترنس، (۱۳۷۷)، «استعاره»، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز
29. Lakoff, G. and jahnson, M. (1980) Metaphor we live BY. Chicago: the university of Chicago press